

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بخش: سیاسی

اقتصادی

مسئول: ع. مدرس



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی



تحلیل و ریشه‌یابی قرارداد های استعماری در ایران

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی ماند و شاخ نسترنی
"حافظ"

گفتار نخستین

ریشه یابی و تحلیل قراردادهای استعماری در ایران، شتاب زده مسافری است که باید یک قرن مسیر تاریخ را پیموده، سالهائی را پشت سر گذارد که غبار غلیظ سیاستهای قدرتمندان استعمارگر، محیط دیدش را تنگ و محدود نموده آسمان مه‌آلود جهل و بیخبری ابناء زمان حرکتش را کند و گاهی از رفتن بازش داشته است.

عبور از صخره های سخت و سمج که حتی نشان از کوره راهی متروک و مرده هم ندارد معبری نیست که بتوان با یاری عصای کوتاه قلم و کوله باری از کتابی چند از آن گذشت. و آنگاه که صحرای خشک و سوزان، دامن کشیده به آفاق دور و دورتر خود می‌نماید پای در پهنه آن نهادن "اولیس" قهرمان افسانه‌ای "هومر" را می‌طلبد و "رستم خارا شکاف" شاعر طوس را، تا از آنهمه بی‌کرانه‌های ناشناخته بگذرد و هفتخـوان را درنوردد تا بندی از، بندی بگشاید و ورقی برانباشته اوراق سرگذشتها بیفزاید.

گذشتن از تپه و ماهور پشت در پشت ماهها و سالها و کشیدن بار سنگین امانات تاریخ‌مستلزم اندیشه‌ای است که ژرفای یک قرن مرور بی وقفه زمان و توالی و تراکم حوادث روزگار را از دیدگاه خود دور ندارد و آنچه در همه این زمان دراز گذشته و آثاری که از این گذشتن ها باقی مانده در میدان دید و بررسی و موشکافی قرار گیرد.

مسافری که در این راه وحشت زده، تنها به امید علائم و نشانه‌هایی حرکت می‌کند که خار بوته‌های خشکیده و غبارآلود تک رفتن‌های تنی چند رهرو دیگری است، که آخرین نفس‌ها را در ضبط و ثبت تاریخ کنگ و نارسای چنین دورانی در سینه دردمند خود برای همیشه محبوس نموده‌اند ارمغانی بیش از این چه خواهد داشت، نکته اینجاست که با تمام لرزان و محتاط‌قدمهائی که در این راه بی‌پایان برداشته شده و

خطی که از قلم قدمی بر صفحه ناشناخته بیابانی به این وسعت ترسیم گشته آغازگر راهی است که آنرا پایانی نیست و راه پایای تاریخ آغازی چنین دارد تا زمانی که گذرگاهی مطمئن شود و گذرندگان آنرا از بی نشانی بیرون آرند و بر آن نشان گذارند .

مسافر بی توشه و توانی که پیمودن این مسیر صعب و پیچیده را می پذیرد و بخاطر بازگذاشتن جای پائی برای آیندگان چراغ عمر را به سوی خاموشی می کشد منصفانه نیست که آرمیدگان وادی ایمن طوفانی از یکسونگری ها بدرقه راهش کنند و عظمت کیهان را به قلاب فرهنگی بیاویزند که از تابش حیات بخش خورشید تنها حرارت آنرا در فراسینه صحرا می بیند و از زیبایی و طراوت دنیائی از گلها و ریاحین چشم می پوشد آیا تنها عقاب را به چشم طاووس را به پا نگریستن ، فراخ نظری را نقصانی نیست؟ و نقد را قصوری؟ ولی در این سفر اگر پای رفتن داریم باز هم از همین دیدن ها و دقت هاست که سپاسگزار آنیم .

اگر ما در طولانی راهی که در پیش گرفته ایم گاهی با نگاهی و زمانی با گامی از مسیر اصلی خارج شده آنچنان که بنظر می رسد "خلط مسائل" نموده ایم بخاطر آن است که از ترسیم و تصویر هر زاویه ای که در این راه دیده ایم بازمانده و نگذریم: می خواسته ایم رهگذران آینده همه ابعاد و گوشه کنار مسیر خود را حتی بصورت نقاطی مبهم بشناسند تا شاید به گشودن درهای دیگری از این حصار موفق گردند ،

اگر ، در پاره ای از گذرگاههای ناشناخته زمزمه ای را آغاز کرده ایم که ظاهر آن "همه گنگ و همسوی مقال نیست در آن انتظاریم که شاید با اندک توجهی روشن شود ، بیرون زده شاخه ای از محدوده این باغ جز این نیست که با ریشه کهنسال مباحث پیوندی سخت و ارتباطی دقیق ولی غیر مستقیم دارد که بخشیدن سواحل خلیج فارس و جزیره کیش به عمال داخلی استعمار تصادفی نیست و خوش باوری است گر چنین جریانسی را تنها زائیده بذل و بخشش شاهانه بنامیم و سنت سلاطین بخوانیم .

✱



اگر ، نقش استعمار و استبداد را آنچنان تصویر نموده ایم که اغراق آمیز جلوه می کند با اینهمه معتقدیم که باز هم نتوانسته ایم فراگیری و نتایج حاصله از این دو عامل لازم و ملزوم یکدیگر را آنچنان که است نشان دهیم و پیوند ناگسستنی این دو (استعمار و استبداد) را به مفهوم واقعی آن به قلب زمان بسپاریم ، بدیهی است که نمی توانستیم از عوامل موثری که حتی مورخان خوش بین هم گاهی انحطاط و سقوط ملت ها مخصوصا جهان سوم را ناشی از آن می دانند به سادگی بگذریم امید داریم این نقش کم رنگ دیگران را دل و توان بخشد تا در این گذرگاه بمانند و سخت همه جا را بکاوند تا

آفات استقلال و آزادی که با هم رابطه‌ای تنگاتنگ دارند شناخته شود و آیندگان را قطب نمائی در کشتی زندگی سیاسی و اجتماعی باشد.

*

اگر می‌بینیم و می‌خوانیم در مسیر تاریخ و روند حرکت جامعه ما همه جا خسار مغیلان سرکشیده و قدم بقدم در پای جان می‌خلد و در سایه هر خاربوتمای انگل‌های ریز و درشت محیط مساعدی برای رشد و نما می‌یابند خرده نگریید و اگر برای این دو، "استعمار مضاعف" را اصطلاحاً بکار برده‌ایم بگذارید قالب مفهومی را که باید برای بیان انتخاب کنیم و ظرفی را که می‌پنداریم توان دربرگرفتن چنان مظلوفی را دارد بر گزینیم بر همین مبنا آنجا که دولت‌های قدرتمند بنام قرار دادن سرزمین ما در مسیر تمدن و ترقی، مواردی مانند تلگراف، خط آهن، بانک، پلیس جنوب، استخراج معادن را به ارمغان آورده که در حقیقت همه و همه تنها بخاطر بهره‌گیری و حفظ منافع و تشبیت قدرت خود در منطقه بوده است، اصطلاح استعمار بیرونی را داریم و برای زور و زرداران داخلی که به آبادی و تملک دیه‌ها پرداخته به ایجاد کارخانه‌ها همت گماشته‌اند تا در واقع ارباب و کارفرما باشند استعمار درونی را منظور کرده‌ایم، و راستی چه ظرف مطمئن و مقاومی جز این می‌توانیم برای این دو مایع جوشان غلیظ پیدا کنیم تا بار سنگین و فشار حاصله از این جرثومه را تحمل کند و بیانگر این واقعیت باشد. مگر نه اینست که هر کلمه و اصطلاحی پدیده همین نیاز طبیعی کسانی است که برای بیان ادراکات خود قالبی مناسب می‌یافته‌اند.

*

اگر می‌گوئیم استعمار و استثمار یا پیدایش تمدن پا و قدرت گرفته خواسته ایـم بگوئیم: آباد نمودن برای بهره‌گیری و طلب ثمر از انسان و همه موجودات به معنی خاص خود جز در کار رسالت پیامبران، کدام زمانی رایج و بدیهی نبوده؟ آیا انسانهای نیرومند در مجمع غارنشینان، بخاطر رفاه و آسایش خویش به زبردستان و ضعفای کنار خود امر و نهی نمی‌کرده و انجام کارهای مربوط به خود را از آنان نمی‌خواستند؟ آیا رئیس قبیله پدیده‌ای از همین روش نیست؟ استعمار و استثمار تنها در ابعاد سیاسی خلاصه نمی‌شود و در هر بعدی جلوه خاص خود را دارد.

*

اگر گاهی نقش عوامل و زمینه‌ها را در طی فریاد و فغانی که از آثار زخم‌های النیام ناپذیر سیاستهای شوم بیگانگان بر جبین داریم درهم آمیخته‌ایم و در طی مباحث مشخص نمی‌گردد که آیا فقر و جهل زمینه ساز حاکمیت استبداد است و یا

حاکمیت استبداد موجب ایجاد فقر و جهل، بر ما ببخشید که شکافتن و روشن نمودن این مهم را به عهده بخش مباحث نظری مندرج در این فصلنامه حواله می‌دهیم و مسأله را توان گام نهادن در این میدان نظریه پردازی نیست و جامعه‌شناسان جهان‌دیدۀ راجنین پیکاری شاید.



اگر بر این باور باشیم که فتنه‌های تاریخ در زمان وقوع تحلیل پذیر نیست و باید دیر زمانی بگذرد تا حجاب ضخیم از چهرهٔ ناشناخته آن برداشته گردد و حقیقت آنچه اتفاق افتاده روشن شود، طبعاً "می‌توانیم وقایع تاریخی را بررسی و تحلیل نموده قطره‌ای بر قطره بیفزائیم تا در مجموع سیلی گردد و در بستر زمان به جریان افتد و شاید ما آنگیز قطرات اولیه این سیل خروشان باشیم.



شاید به همین همت و یایمردی مورخان نامدار و روشن بین ما، سوسوزنان شمع‌ی که افروخته‌ایم کانونی از نور و حرارت گشته و نه چندان دیر به خورشیدی —روزان تبدیل گردد و تحولی در دنیای ناشناس تاریخ و زمینه تاریخ نویسی ایجاد نماید.



شاید این تلاش بتواند فرا راه همه انسانهایی که الزاماً "باید از این رهگذر سوآل انگیز بگذرند، چراغی برافروزد تا خویشش را در آئینه عبرت باز بینند و تسوان یابند که غبار سنگین عدم خودآگاهی را از چشم دل شسته هشیار و بینا معبر حیسات را آسان پشت سرگذارند.

شاید این کوشش و همت قادر گردد بستر تاریخ را که مطامع تاریخ سازان پلیسد، آنرا به لجن اغراض شوم خود آلوده کرده‌اند پاک و هموار سازد تا زلال زندگی آفرین ملت‌های دربند از بستر آن گذشته به بهشتی رسد که همواره آرمان و آرزوی بشریت بوده است.



شاید اشک درخشنده این گرمی قلم‌ها چنان تصویری از تاریخ بیافرینند که برهنه سرزمین‌های بت آلود مادی را به گلستان محبت و بشر دوستی تبدیل نموده به مردمان تقوی و آزادگی بیاموزد.

شاید این حرکت توان آنرا بیابد که در پهنه زمان و مکان راه‌رهایی از زنجیرهای استعمار و استبداد را به ملت‌ها نشان داده به نسل‌های آینده نیروئی بخشد تا بدانند

چگونه باید زیست و چگونه باید مرد و بر مبنای چگونه حرکتی می باید کاخ بیداد و ستم را از ریشه برکنند .

*

شاید ، رهنوردان دیار شب گونه تاریخ که تا کنون جز اشباحی مبهم و سرگردان در مسیر مطالعات خود ندیده و از گذشت قرون و اعصار تنها جدالی خونین و بی پایان را خوانده‌اند حقیقت هستی را دریابند و به آن آگاهی معنوی نایل آیند که در مسیر سرنوشت خود با عبرت از گذشته و بهره‌گیری از تجربیات تاریخی گام بردارند تا بیم خطا و لغزیدن آنان نباشد .

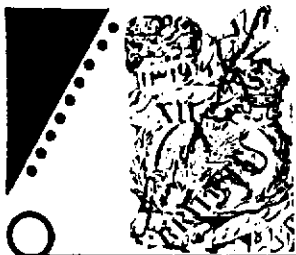
شاید فریاد بی امان مردمی که در تمام طول تاریخ برای دیدار چهره زیبای آزادی و محبت ظنبن اندازه بوده و همواره زور و زرداران زمان با هزاران ترفند به خاموش نمودن و انحراف آن کوشیده‌اند در پناه طلوع این دوره بدیع تاریخساز از میان ابرهای تیره و سنگین خفقان آور خودکامگی ها بگذرد و سر به آسمان ساید تا نندای بیداری و آزادی را به همه جهانیان سر دهد .

شاید ، همانسان که نور و نسیم بامدادی حجاب از چهره گل برمی‌گیرد و سر درهم فرو برده گلبرگها را به شکوفائی و تبسم وامی‌دارد . حاصل اندیشه و قلم دردشناسان مسئول که سالهای متمادی عمر را با غم جانگاہ بی تاریخی ، سپری نموده‌اند از همین جا این عقده دیرین را باز گشایند و شالوده تدوین تاریخی را بنا نهند که از هر گونه شائبه تعصب و قهرمان پروری بدور بوده سازندگان اصلی آن مردمی باشند که صمیمانه جان باختند تا کاخ آزادی و انسانیت به فلک سرافرازد و ابنای بشر را به هر رنگ و نژادی که هستند در خود جای دهد .

شاید این دعوت از همه نویسندگان و مورخان برای تدوین چنین تاریخی سرآغاز تلاش و حرکتی باشد که آزاد مردان جهان هستی ندای آنرا در داده‌اند تا در پناه آن محیطی بسازند که فریادهای در گلو مانده را بتوان نوشت .

شاید این پیش درآمد مفصل بر میحث ریشه یابی و تحلیل قراردادهای استعماری از مقوله‌ای دیگر باشد اگر چنین است به دیده اغماض بنگرید و چنانکه گفتیم شاخه سر کشیده از باغی را جدا از درخت یا درختان باغ مپندارید ، ولی در هر صورت پوزش ما را نیز پذیرا باشید .

تعلمل و ریشه‌یابی تسوار داد های استعماری در ایران



سومین بخش این مباحث را با حرف دیگری آغاز کرده بودیم ، می خواستیم بعضی از نظرات و سوءالهایی را که در طی مطالعه و بررسی منابع مربوطه در ذهن ما ایجاد شده بود مطرح گردد ، گفته بودیم استعمار تنها در نقطه و سرزمینی معین رشد و گسترش نمی یابد این آفت که پدیده دو بلای بزرگ اجتماعی فقر و جهل است بزرگترین دشمن حیات انسانهاست ، و اضافه شده بود که تنها هندو افغانستان و ایران که در گذشته بدان اشاره کرده ایم نبوده که گرفتار این بلای بزرگ قرنها گشته اند ، بلکه اگر با دید وسیع تری بنگریم همه جهان مورد تهاجم این دیو پلشت بوده و هست ، بدنیاال آن مطالب این سوال مطرح گشته بود که : آیا استعمار نه در مفهوم لغوی ، بلکه در موضع اصطلاحی ، یکی از پدیده های تمدن است ؟ و آیا هر جا جمعی زندگی می کنند طبعاً " فرد یا افرادی در اندیشه بهره گیری از آنان افتاده به استثمار شکل و حرکت می دهند ؟

تصور می شد با ارائه این دو "آیا" بابی مهم که زمینه اظهار نظر و بحث و گفتگوی مفصل و قابل دقت داشت در این فصلنامه

گشوده می شد ولی در اولین دور مطالعه بحث ، لزوم توضیح در مورد واژه استعمار و استثمار و تشریح رابطه استعمار و تمدن مطرح گشت ، با این پیشنهاد بحق ، حذف مبحث قبل را پذیرفته گذاشتیم تا بخش مباحث نظری تاریخ بدان بپردازد و لاجرم سری را که درد نمی کند دستمال نیندیم ، ولی بهر صورت مهم این است که برای دولت های استعمارگر معلوم شود کدامیک از سرزمین ها دارای منابع طبیعی قابل استفاده و یا بزرگ راه غارتهها و چپاول هاست ، آنچه مورد نظر قدرتمندان سلطه جوی جهان است ، منافع بی حد و مرزی است که باید صندوق های پر نشدنی تراستهای و شرکت های بزرگ و کوچک را انباشته از کالا و دلار نماید حالا یا انسان سیاه است که اسیر و برده شده و بفروش می رسد یا نفت سیاه برای آنان هیچ تفاوتی ندارد افریقا ، سابقاً " بزرگترین منبع درآمد دولت های استعماری از لحاظ برده گیری بوده و اکنون هم خاور میانه و قاره آسیا از لحاظ نفت و نظیر آن همین حالت را دارد ، و باز همین دو قاره بیشتر و بهتر بازار فروش و مصرف امنعه ای است که به نازلترین قیمت تهیه و به گرانترین بها در میان

مردم این سرزمین ها پخش می گردد ، باید ملاحظه نمائیم که مثلا " شلوارهایی که با صدها مارک و نشان و همه یک رنگ و یک شکل ۲ زینت بخش اندام اکثر ساکنان آسیا و افریقاست و پیر و جوان عاشقان دلباخته این لباس اند و نشان تشخص پوشندگان آنهاست از چه قماش است و درآمد حاصل از آن که برآستی سر به فلک می زند به صندوق کدامیک از کمپانیهای تک ملیتی ، یا چند ملیتی سرازیر می شود و چرا به اصطلاح قاچاق آن برای سودجویان منبع درآمد بسیار پربراری است وما که از این لحاظ وضع مضاعف داشته ایم یعنی سرزمین ما هم بزرگ راه عبور غارتها و چپاول ها بوده وهم منابع بزرگی چون نفت و غیره داشته و گذشته از این دو عامل اصلی استعمار مصرف کنندگان بی درد و سر و قابل توجه هم بوده ایم تعجبی ندارد که از اثر اولیسن گام های استعمارگران تا کنون دائم در تب و تاب و دلهره و اضطراب باشیم ، و فرصت به ما نداده باشند که حتی برای یک لحظه به خود و روزگار خود بیاندیشیم ، و بقولی آب خوش از گلوی خشکیده مان پائین رود ، چه سالهای سیاه و طولانی سرزمین ایران میدان سیاست بازی و ترکتازی انگلیس و روسیه بخاطر نگهداری و دسترسی به هند بوده و در حقیقت مردم ما به سختی غرامت تولد در مسیر کاروان استعمار را می پرداخته اند ، همواره زنجیرهای گران ، بردگی کور بر پایشان پیچیده و بندهای سنگین اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی ، فرهنگی که هر کدام از چشم انداز خودشان پنهان بوده تاب و توان برای آنان

نگذاشته است ، به همان اندازه که دولت روسیه تزاری آشکارا در شمال ایران با توسل به زور و نیروی نظامی دخالت در امور ایران و افغانستان را جایز می شمرده است ، انگلستان نیز سیاست حيله و تزویر را پیش گرفته و با هر نیرنگی سعی داشته نواحی خوزستان ، زاهدان ، بلوچستان ، کرمان را کاملا " زیر نفوذ داشته باشد ، برای نمونه اجازه موقت بنای پایگاهی جهت کارکنان خط تلگراف هند و اروپا را در جزیره قشم از فتحعلیشاه می گیرند و در محلی بنام " با سعیدو " پایگاهی بنا می کنند ، در سالهای ۱۳۰۰ (ق.ه) (۱۸۸۲م) که کار خط تلگراف پایان می رسد ، ادعای مالکیت انگلیس بر محل با سعیدو علنی و تا سالهای ۱۳۲۳ (ق.ه) (۱۹۰۵ م) رسماً " پرچم خود را بر این منطقه نصب می نمایند تا آنجا که بالاخره با سعیدو و نواحی اطراف ، به دو منطقه با سعیدوی انگلیس و با سعیدوی ایران تقسیم می شود ۳ و تعداد انگلیسیان مقیم این محل به چهارصد نفر می رسد ، و باز بهمین بهانه ، یعنی ایجاد خط تلگراف هند و اروپا و ایجاد امنیت ، در این مسیر کشتی های انگلیسی بطور دائم در آبهای خلیج فارس و سواحل ایران رفت و آمد می کنند ، تا مبدا حریف و یا ایرانیانی که دلبستگی به سرزمین و میراث فرهنگی خویش دارند چشم زخمی به تشکیلات آنان برسانند ، از مطالعه قرارداد خط تلگراف هند و اروپا که دولت انگلیس با دولت ایران منعقد نموده بسیاری از نکات تاریخی روشن می شود ، بدین معنی که تمام مخارج گذشتن این خط را در خاک



ادارهٔ تلگراف و بیرون

از به

اطلاعات	تاریخ اصل مطلب			محدکلمات	نمبره
	دقیقه	ساعت	روز		

لازم است برای کشیدن خط تلگراف از جزیره هنگام "به جزیره قشم و از جزیره قشم به بندرعباس حاضر نماید .

بند دوم - کشیدن این خط تلگراف در عهده اداره انگلیس سیم تلگرافات هندوستان است .

بند سوم - بعد از کشیدن این خط، دولت ایران باید به اداره انگلیسی تلگرافات هندوستان هم مخارج بپردازد .

بند چهارم - دو تلگرافخانه دولت ایران مجبور است در جزیره هنگام و بندرعباس بنا کند که ماموران ایرانی در آنها مقیم باشند .

ایران دولت این کشوری پردازد و پس از رسیدن به بهره برداری هم باید مخارج نگهداری آنرا متحمل شود و مامورین ایرانی باید هر تلگراف خارجی را که از بندرعباس وارد این خط می گردد قورا "تسلیم تلگرافخانه انگلیس نمایند بهتر است با دقت و توجه خاص تاریخ نگری به متن این قرارداد نگاه کنید .

متن قرارداد دولت ایران با کمپانی تلگراف هند و اروپا

بند اول - اداره انگلیس تلگرافات هندوستان تعهد می نماید ، که همه اسبابیکه

و خطوط تلگراف هند و اروپا مورد بهره برداری قرار می گیرد که دولت ایران با تدوین قراردادهای اجاره نامه های متعدد دیگر حقوق مختصری از آن بدست می آورد.



بخاطر لیلی

اگر از سالهای ۱۸۰۰م (۱۲۱۵ ه. ق) تا جنگ دوم بین الملل (۱۹۴۰م (۱۳۵۹ ه. ق) هند را در نظر بگیریم بی تردید این شبه قاره را ملکه زیبا و دلربایی خواهیم دید که همه دول استعماری غرب را عاشق و دلباخته خود نموده و شیدائی آنان را بجائی رسانیده است که حاضر گشته اند با ممالکی که در سر راه رسیدن بدین محبوب دست نیافتنی است هزاران کرشمه و نیرنگ از خود بروز دهند، وقتی که می بینند امپراطوری انگلستان با یک طرفند سیاسی آگاهانه و دقیق (کمپانی هند شرقی) این دلبر سبز چهره، ثروتمند آسیا را در آغوش دارد و با آن بهرگونه که خواهد نرد عشق می بازد به هیجان آمده که به هر نیرنگی هست رقیب موفق را از میدان درکنند و این عاشق به معشوق رسیده هم که کهنه کارترین دلدادگان روزگار است برای حفظ و حراست لیلی دل خود که در حقیقت شیشه عمرش بدست اوست از هیچ کاری دریغ ننموده و گذشته از ماموران، نظامیان، نیروهای بری و بحری سیم های تلگرافات هند و اروپا هم نارهای دقیق و قوی حفاظتی را بسدور او

بند پنجم - دولت ایران متعهد است در دو تلگرافخانه مزبور فقط از ایرانی ها مامور بگذارد، اما دولت ایران اجازه می دهد به اداره انگلیسی تلگرافات هندوستان که یک نفر تلگرافچی انگلیسی در تلگرافخانه ایران در عباسی داشته باشند، برای مخابره در زبان انگلیسی از بندرعباس.

بند ششم - تلگرافهای به خارجه که از بندرعباس وارد تلگرافخانه ایران در "هنگام" می شود، فوراً "مامور ایران تسلیم" تلگرافخانه انگلیسی خواهد نمود که مخابره شود.

بند هفتم - مخارج کشیدن این خط نباید بیشتر از هفتاد و پنج هزار روپیه شود. بطوری که ملاحظه می شود نه تنها - قرارداد بسیار گنگ و بهر شکل قابل تفسیر و توجیه است بلکه آشکارا هم مشخص می نماید که دولت ایران حتی از مخابره کلیه تلگرافات سیاسی و غیر سیاسی به علت بودن یک نفر انگلیسی که مسلماً "نقش جاسوس را هم داشته محروم است و موضوع بی اختیاری ایران زمانی بهتر معلوم می شود که دولت ایران می خواهد خط تلگرافی از بندرعباس به قنصلخانه بنا کند و ملک التجار می خواهد این مهم را بعهده بگیرد ولی کاپیتان سکس پیر قنصل انگلیس با نیروی مسلح نظامی از این کار مانعت می نماید و به دنبال آن مسائل خاصی پیش می آید که از بحث ما خارج است ولی در هر حال طی قرارداد دیگری که با ملک، التجار حاج محمد شریف بسته می شود بنای تلگرافخانه بندرعباس ساخته می گردد

مешوق زیبا و مظلوم غرب داشته به هر تقدیر آنچه مسلم است از میان عاشقان سینه چاک و بی باک سرزمین هند می توان انگلستان ، روسیه ، فرانسه ، آلمان ، ایتالیا ، پرتغال ، و گاهی هم هلند را نام برد .



ناپلئون بناپارت

ولی جز انگلیس و روسیه که دیرپاترین عشق و شیدائی را نسبت به این سرزمین داشته اند بقیه بطور نسبی رعد و برقی بودند که در پهنه دشت سیاسی زمان لحظه ای درخشیده و چون رگباری تند اندک زمانی بیش نپائیدند . ناپلئون عاشقانه خود را آراست که برای در آغوش گرفتن ملکه دلفریب هند از دریای سیاه عبور کند و بر سینه بحر خزر کشتی افکنده ، پیچ و تاب خیبر را زیر پا گذارد و پیروزمندانه بر پای عروس هند افتد ، و از این راه که مایوس شد و دید سر راهش رقیبی چون روسیه قرار دارد که خود برای این لیلی عاشق ، دیگر بیست راه دیگری را انتخاب کرد ، تهاجم ناگهانی به مصر و از آنجا به سوی خلیج فارس و دریای عمان و بعد هم هند ، بدون اینکه در نظر گیرد که رقیب

کشیده و کوچکترین حرکتی را در کمترین وقت به مدد همین سیمها می فهمد گذشته از آن ، داروهای بسیار موثر و تخدیرکننده استعمار فرهنگی کوچکترین فرصتی به ملکه زیبای آسیا نمی دهد که بخود بیانید ، برای مثال سخن یکی از بزرگان مذهبی هندوها را چنان ماهرانه خالی از مفهوم واقعی ساخته بزرگ و بزرگتر می کند که میلیونها هندی را از مسیر اصلی و مقصد نهائی بیان منحرف ساخته به جهل و بدنامی فرو می کشاند ، ظاهراً " بنظر می رسد که یکی از رهبران مذهبی هند باستان ، با در نظر گرفتن وسعت سرزمین خود و تراکم جمعیت و حاصلخیزی زمین توصیه نموده که گاو را محترم دارید . چه نیروی این حیوان در خدمت انسان برای شخم زدن زمین ، حمل و نقل محصولات ، کشیدن گردونه و بسیاری از کارهای دیگر که می تواند موجب بقای انسان در مسیر زندگی باشد عامل موثری است . لیکن استعمار عاشق ، همین سخن را مستمسک قرار داده و تنها بجای محترم ، کلمه مقدس را می گذارد و با تبلیغات و اشاعه آن کار را بجائی می رساند که گاو زبان بسته یکباره مورد پرستش قرار می گیرد ، آزادانه هر کجا می خواهد می رود و هر جا مایل باشد به خور و خواب می پردازد ، چون تنها موجود مورد پرستش و مقدسی است که زبان ندارد بگوید سرزمین هند و منافع آن از آن مردم فقزرده و گرسنه هندی است نه مال " سر"ها و " لرد" های انگلیسی . تصور می شود بیشرمانه ترین نوع استعمار فرهنگی را تاریخ روزگار فقط در سرزمین هند این

از زمان سلطنت پتر کبیر از سال ۱۷۲۴ م (۱۱۳۲ هجری قمری) به بعد روسیه به تناوب صفحات شمالی ایران را اشغال نموده بود



پتر کبیر

بالاخره ایران بخش مهمی از مناطق غنی و ثروتمند شمالی خود را از دست داد و بسا قراردادهای گلستان و ترکمانچای نواحسی اطراف بحر خزر به تصرف روسیه درآمد و یکی از راه های مهم استراتژیکی که به هند منتهی می شد در حیطه اختیار آن دولت قرار گرفت و در حقیقت به هندوستان کوچکی (قفقاز ایران) دست یافت که هم نگهداری آن آسان بود و هم منافی سرشار داشت . بعدها هم معلوم شد که قفقاز برای روسیه به مراتب مهم مانندی تر از هند برای انگلیس است و از همین سالها است که تحریکات دیپلوماسی آشکار و پنهانی انگلیس و روسیه در ایران عادی و معمولی بخود گرفت و سابقه ایمن قدرت ها برای بدست آوردن منافع سیاسی اقتصادی به اوج خود رسید .

اهم این قراردادها که موجب نفوذ

دیگرش در این مسیر هزاران دام گسترده و تنها اشغال مصر با آنهمه مخاطره کافی نیست در حقیقت هم حکم داستان مجنون عامری و شتر معروفش را پیدا کرد که بالاخره از هر طرف به سوی محبوب رفت بدون موفقیت تنها به سوی مبداء خود برگشت و عاقبت هم جان بر سر معشوق نهاد و در جزیره سنت هلن دور از یار و دیار بدست همان رقیب موفقش جان به جان آفرین تسلیم کرد ، لذا در طول یک و نیم قرن بیشتر یا کمتر ، هندوستان معشوق بی امان غرب بوده و همواره بر سر آنان سایه اثیری و رویای شیرین خود را گسترده داشت و در این سایه که تنها برای یکی از همین دول (انگلیس) واقعیت داشته خون ملیونها انسان بی گناه که قربانی این عشقهای نافرجام گشته اند ریخته و در این میان شدیدترین خسارات را ایران و ایرانی تحمل کرده است ، چه مناطق شمالی آن راه عبور و رسیدن به کعبه غرب و مناطق جنوبی هم راه دیگری به سوی این دیار زرخیز و عشق آفرین می باشد . این بود که بخاطر رسیدن به هند دو رقیب عاشق همیشه هر کدام به نوعی برای ما گرفتاری همراه با قساوت و بیرحمی ایجاد می کردند و

" . . . و از این دو همسایه روسیه حالت تهاجم داشت . روسیه که آرزوی دستیابی به بنادر آب گرم بود به بریتانیا بخاطر نفوذی که در ایران داشت حسادت می ورزید و روابطش با ایران بر پایه فشار فراوان و زیان همسایه جنوبیش استوار بود .

کامل امپراطوری انگلیس در ایران شد و نفوذ کامل استعماری این دولت را بسط داده و ریشه دار نمود را می توان در عناوین ذیل خلاصه کرد .

- ۱- حفظ و نگهداری شعب تلگراف اروپا و هند و کمپانی تلگراف هند و اروپا
- ۲- تاسیس بانک شاهنشاهی ایران
- ۳- کمپانی نفت انگلیس و ایران (شرکت نفت)
- ۴- امتیاز کمپانی کشتیرانی لینچ بروس در رودخانه کارون و راه اهواز به اصفهان
- ۵- امتیاز سندیکای راه آهن ایران
- ۶- تاسیس شرکت های مختلف بازرگانی بریتانیا و هند

که تا کنون از میان این قراردادهای پندهای شماره های ۱ و ۴، در مباحث گذشته آمده و همانگونه که مشخص است در این میان نامی از بسیاری قراردادهای استعماری دیگر نظیر معاهدات مفصل و . . . به میان نیامده و وزارت امور خارجه انگلیس تا سال ۱۹۱۹م ۱۳۳۸ ه . ق تنها به همین چند قرار داد اشاره نموده است ، اگر چه توجه به همین قراردادهای نیز کافی بنظر می رسد تا بدانیم چگونه استعمار انگلیس تمام کوشش خود را برای تثبیت وضع سیاسی خود در ایران به کار گرفته و لازمه حراست از منافع خود در هند را از دست ندادن ایران می دانسته است و این تا زمانی است که هنوز منافع عظیم اقتصادی در ایران نصیب او نشده و درآمدهای سرسام آور حاصل از استخراج منابع نفت ایران ، بریتانیای کبیر را برای بلع

کامل این سرزمین تحریک و تطمیع ننموده بود . از سال ۱۸۵۰ م (۱۲۱۵ ه . ق) تا ۱۸۲۵ نفوذ روز افزون انگلستان در خلیج فارس و جنوب ایران با اتکاء به معاهدات و قراردادهای متعدد تقریباً " تثبیت و محکم و سیاستمداران امپراطوری بریتانیا با کوشش و سعی وافر توانستند شیخ نشین های اطراف خلیج را نیز با خود همراه و هماهنگ نمایند در حقیقت حفظ روابط سیاسی و صلح دوستی (از نظر دولت انگلیس) با شیوخ اطراف خلیج بزرگترین موفقیت سیاسی در مقابل رقیب دیگر یعنی روسیه بود ، برای بدست آوردن چنین موقعیتی ، بسیاری از دولت های دیگر نظیر آلمان و فرانسه ، و همچنان پرتغال کوشیده ولی موفق نشده بودند ، انگلستان موفق شده بود دست و چشم طمع همه رقبای از هند کوتاه و کور نماید ، راه عبور کسالی تجارتی خود را که باید از جزایر بریتانیا تا شبه قاره هند منتقل می شد امنیت بخشد و از راهزنان بیری و بحری مصون دارد ، ارتباط تلگرافی مطمئن و سریع خود را با مستعمره زرخیز آسیای خویشتن برقرار سازد تنهائی مسئله مهمی که خاطر دولت فخیمه انگلستان را می آزرده و گاهی موجب عدم اطمینان اومی شد مردم نواحی جنوب ایران بودند که دقیقاً " به حفظ آب و خاک خود دلبستگی کامل داشتند و ممکن بود روزی موجب دردسر و ناامنی کاروانیان انگلیسی گردند . برای این منظور هم با اعمال زور و نیرویهای سیاسی مشکل حل شد ، جاسوسان انگلیسی با دقت کامل و استادی بی نظیر در میان عشایر

مرزنشین و مخصوصاً " مردم خوزستان و بختیاری به نکاپوافتادند و حاکمیت شیخ خزعل ها را که دست نشانده خودشان بودند بر این نواحی مسلم ساختند تا جایی که یکی از ماموران سیاسی آنان بنام "هانری لایارد" با لباس بختیاری مدت ۱۵ سال در میان آن عشایر عبور بسر برد و کسی او را نشناخت. بدین ترتیب با تطمیع و تهدید پاره ای از سران عشایر و مرزنشینان خیالشان از ایران بابت نیز آسوده شد سپس با اعمال نفوذ و گاهی هم با رشوه و به اصطلاح پیشکش، بسیاری از دولتمردان مرکزی را با خود همراه ساخته و تمام حکامی را که باید از طرف دولت ایران به نواحی جنوب بروند خود انتخاب می کردند ، و تنها به این دخالت در امور داخلی ایران هم قناعت ننموده و بدین استثناء در منطقه خلیج فارس نمایندگان سیاسی خاصی داشتند که از طرف فرماندار کل هندوستان انتخاب می شد و هر کدام از اینان نظیر " بروس" یا جان مک لیوود^۲ تمام اختیارات یک امپراتور یا شاه را در خلیج فارس و نواحی جنوبی ایران داشتند چنانکه شخص بروس در سال ۱۸۲۲م (۱۲۳۸ هـ. ق) بدون اینکه ماموریتی از طرف فرمانروای کل هندوستان به او داده شود در مورد دعاوی ایران بر جزایر قشم و بحرین قراردادی منعقد و موافقتنامه را امضا نموده با تمام کوششی که دولت ایران نمود تا انگلستان را متقاعد سازد که مامورین او در خلیج و نواحی جنوبی ایران خودسرانه دست بکار نزنند و نظرات خود را با وزارت امور خارجه

و سفیر انگلیس در میان گذارند این نمایندگان سیاسی زیر بار نرفتند و حتی با اشاره دولت متبوع خویش گاهی به وزیر مختار انگلیس در تهران هم بظاهر اهمیتی نمی دادند برای مثال : در سالهای ۱۸۳۹ - ۱۸۴۲

(۱۲۵۸ - ۱۲۵۵ هـ. ق) وقت

وزیر مختار انگلستان بر سر مسئله هرات ایران را ترک گفت نماینده مقیم بوشهر (نماینده سیاسی انگلستان) در سر کار خود باقی ماند. اگرچه به سبب بروز نمایلات ضد انگلیسی مجبور شد برای مدتی کوتاه مقر نمایندگان را از بوشهر به جزیره خارک منتقل نماید و تا سال ۱۸۴۳ در آنجا باقی بماند (ولی) در سال ۱۸۵۵ نیز که چارلز هوری مناسبات سیاسی را با دولت ایران قطع نمود نمایندگی (سیاسی) بوشهر تعطیل نشد.

در این جا عین سندی در معرض دید قضاوت خوانندگان قرار می گیرد تا مشخص شود که بیگانگان در نواحی جنوبی ایران به چه ترتیب عمل می نموده و چگونه در عزل و نصب فرمانروایان محلی مستقیماً دخالت کرده و بدون موافقت آنان هیچ حاکم و فرمانداری نمی توانسته در محل ماموریت خود دوام بیاورد.

از مجموعه این دو سند چنین استنباط می شود که پست ریاست کلانتری دیلم را جناب "سیواستاس" با اخذ چهار هزار تومان و گاهی

با چانه زدن ، پنج هزار تومان ، به اشخاصی
که مورد اعتمادش بوده واگذار می کرده است
و معلوم است که آن چاکری که داوطلب
این مهم می گشته ، و معلوم است برای جبران
پرداخت وجه رشوه خود چه روز مردم بی نوای آن
دیار می آورده است و گذشته از خود او
اطرافیان و مامورینش که بایند از این نمود
کلاهی داشته باشند چه ستمهایی نسبت به
مردم آن دیار روا می داشته اند ، در هر حال
این اسناد مشتئی از خروار است قضاوت کلسی
را بعهدہ شما می گذاریم . ۹

سند شماره ۱

۱۳۲۶

بتاریخ ۸ شهر ح

حضور مبارک جلالتمآب اجل اکبر
افخم مسیو استاس رئیس کل گمرکات
بندر خلیج فارس دام اقباله عرض
می شود در مسئله گلانتیری بندر دیلم
سابقاً " دو عریضه عرض نموده باز هم
مصدع می شود چاکر عمل گلانتیری دیلم
را از قرار سالی چهار هزار تومان قبول
دارم که اجاره آنرا دو سال در دو سال
بگذرانید بموجب سندیکه پارسال همین
وقت به جناب اجل مسیو " گولستان "
سپردام و البته احکامات کتبی و
تلگرافی که از طهران به اداره جلیله
بوشهر درباره چاکر رسیده ملا حظہ

فرموده اند از بیگناهی و بی تقصیری
چاکر نیز اطلاع دارند و از درست کاری
و خدمت گزاری چاکر نسبت به اداره
مبارکه در این چند ساله مستحضر هستند
از حقانیت چاکر هم مسوق هستند . که
بدون جهت و سبب چاکر را از خانه
چندین ساله خود اخراج نمودند دیگر
بنده برحم و عدالت جناب اجل
(امیدوارم که) هم صرفه دولت را
ملاحظه فرمائید و هم حقانیت و خدمت
گذاری چاکر را در نظر داشته باشید خدا
را خوش نمی آید که چاکر را بدون هیچ
خلاف با این مشت عیال و اطفال از
خانه اخراج باشم در هر حال چاکر
حاضر هستم چنانچه می فرمائید در
بوشهر شرفیاب شوم و هرگاه عمل را در
همین جا ختم می فرمائید هم حاضر
هستم منتظر دستور العمل و فرمایش از
طرف جناب اجل است که برسد ، البته
رابورت دیلم را جناب مفتش حضوری
مبارک عرض نموده همین قدر بدانید
قریب یک هزار و دویست تومان زمین
انبار و خانه حسین خان از دیلم فروخته
و دیناری به اداره نرسانیده زیاده برین
چه عرض شود دیگر صاحب رحم و
مروت جناب اجل است .

چاکر عبدالحسین خان دیلمی

حضور میات حبیب جلالت حضرت اعم فیروز است سرسبز ملکات بند خلیج فارس دام قباد
عصر بلوغ در سنه طائرینیدر دلم سابقاً جو عرصه عمر عمره به نهم مصدع صبحه تا عمر
طائرینیدر دلم را از قرار سایر حور نهار لکان قبول دارم که اجاره آنرا هر سال در ص
بگیرانید بموجب سندیکه به سال همین وقت به حبیب احمد میگوئی لکان پرده ام والله
احکامات نیز نظر افسر در طهران به اداره جلیله یوشهر در پاره چاکر رسیده ملاحظه فر
اثر اینکین بر وجه قصیر چاکر نیز اطلاع دارند و از دست کار و خدمت گذار علی
نیست به اداره میارند درین چند ساله مستحق از حقانیت چاکر هم میبوی آستند
که بدون جهت و سبب چاکر را از خانه چندین ساله خود اخراج نموده نزد دیگر بنده
برجم و عدالت بنیاب هر چه در فرضت ملاحظه فرمائید و هم حقانیت و حمت
گذار چاکر را در نظر داشته یا سنده از حقوس نمیر آید که چاکر این دن هیچ منف
یا این است عیال و اطفال از خانه اخراج یا شوم در هر حال چاکر حاضر است

جناب میفرمایند در پوسه شرفیاب توّم در راه عهرا دم من جانم میفرمایند
 حاضر هم تلفظ دستور العهد و ترانس از طرف جناب امرات که برسد البته را بورت دلم را
 جناب منقصر حضور مبارک عرض نموده من قدر بدانند قریب یک هزار حلیت لگان رسن آید
 دخانه حسین خان از دلم فروخته و دینار برین اداره ترسیده زید برین چه عوم کن دیگر
 صاحب رحم و مروت جناب امرات
 جاکر عبدالحسین خان دلم

سند شماره ۲

۱۳۲۶

بتاریخ ۲۸ شهر ح

حضور مبارک چنان است هر نوع کبسه
 جناب اجل پیشرفت نمایند و ص لاج
 بدانند در حق چاکر کوتاهی نفرمایند
 چرا که بدون خلاف و تقصیر چاکر را از
 خانه چندین ساله خود اخراج نموده اند
 این مطلب بر خود جناب اجل واضح
 است و خدمات چاکر را نیز اطلاع دارند
 دیگر بنده بمررت و انصاف جناب اجل
 در همین پنج هزار تومان که عرض نمود
 متقبل هستم چشم براه دستور العمل و
 فرمایش از طرف جناب اجل هستم که
 برسد هر نوع که بفرمائید در خدمت —
 گذاری حاضر هستم زیاده عرضی نیست
 چشم براه جواب است عبدالحسین
 دیلمی

حضور مبارک جناب جلالتمآب اجل
 اکرم امجد " مسیو استاس " رئیس گیل
 گمرکات بندر خلیج فارس دام اقباله
 عرض می شود هفته قبل در خصوص عمل
 کلانتری بندر دیلم شرحی حضور مبارک
 عرض نمود انشاء اله رسیده ثانیاً
 مصدع میشود چاکر به پیمان قراریکه
 سند به اداره مبارکه سپرده و خدمت
 جناب اجل معروض داشته حاضر هستم و
 اطاعت دارم اجاره دیلم برج جوزا ختم
 شده و موقع اجاره رسیده مستدعی

حضور مبارک جناب ابوالقاسم احمد سیستانی سر رئیس طوالمکات بندر خلیج فارس دام آقا به

عمر سلطنت هفتاد و پنج ساله در حضور علمای کرامت بنیادین و علمای کرامت حضور مبارک عرض نموده آن الله رب

تائید صدق سلطنت عالی بیهمانی قرار یابد سند به اداره مبارک که بریده و خدمت جناب امیر

دائمه حاضر هستیم و اطاعت دارم اجاره دینم برج جزا ختم شده و موقع اجاره برسد

مبتدع حضور مبارک چنان که بر نوع له جناب امیر بیخ رفت نمایند و صلاح با

در حق جاگر کو تا بر نفر نمایند چرا که بدون خلاف و لغو جاگر از خانه خندین

حرفه اخراج نموده این مطلب بر خود جناب احمد و اصحاب و خدمات جاگر

بیر اطلاع دارند دیکر بنده ببرد و انصاف جناب امیر در این باب بفرمایند

که عرض نموده متصدین رسم ختم براه دستور العهد و قریب از طرف جناب امیر

رسم که برسد بر نوع له بفرمائید در خدمت گذار حاضر هستیم که به عمر

نیت چشم براه جواب کت عبدالحسین دینم